



احمد غلامی در سال ۲۰۰۳

## گفت‌وگو با بهمن فرمان آرا درباره حواشی دیدار با ضرغامی

# فرمان آرا نباید کار کند؟



احمد غلامی

**بهمن فرمان آرا** تصمیم گرفته است فیلم **«چشم‌هایش»** را بسازد. به‌این ترتیب **«چشم‌هایش»** هم به سرنوشت **«داستان جاوید»** دچار می‌شود. این فیلم‌ساز مؤلف و روشنفکر، که سال‌ها بر استقلال کار خود پافشاری کرده، این روزها به خاطر دیدار با عزت‌الله ضرغامی، وزیر میراث فرهنگی، با انتقاداتی از طرف شبکه‌های اجتماعی مواجه شده است. او معتقد است پس از پنجاه و چند سال کار هنری، اینک اراده‌ای در کار است تا او فیلم *نسازد*، با اینکه او در تمام این سال‌ها به هر سختی و مشقتی از پا نیفتاده و به کار خود ادامه داده است. فرمان آرا می‌گوید همیشه در کنار مردم بوده و برایش بی‌نهایت مهم است که برای مردم چه اتفاقی می‌افتد. و اعتراضات اخیر را ماحصل حق دریغ‌شده مردم می‌داند و از جوانانی سخن می‌گوید که می‌خواهند آینده‌ی روشن داشته باشند. با بهمن فرمان آرا درباره دیدار او با ضرغامی و حواشی بعد از آن گفت‌وگو کرده‌ایم که گویا با تعطیل‌شدن ساخت فیلم **«چشم‌هایش»** چندان بی‌ارتباط نیست.

*نویسنده: احمد غلامی*

من هم واکنش نشان دادم و گفتم در حال ساخت فیلم هستیم و برای استفاده از خانه‌های قدیمی تهران اجازه این وزارتخانه را نیاز داریم. همان‌طورکه سریال **«جیران»** کاخ گلستان را گزیده کرده، ما هم قرار بود در دو خانه قدیمی کار کنیم. من بر اساس تجربه‌ای که داشتم جواب دادم، چون برای من بی‌نهایت مهم است برای مردم چه اتفاقی می‌افتد. مهسا امینی یا هر جوان دیگری که آسیب می‌بیند، مثل این است که یک زخم به دل آدم بزنند، من هم سه فرزند و سه نوه دارم و می‌دانم پدر و مادر چه حسی دارند، وقتی بچه‌شان برای هیچ از دست برود. آدم‌های بی‌تجربه‌ای با عنوان گشت ارشاد گذاشته‌اید و اصلا این کارها لازم نیست. من در این سنن هم مرتب دنبال می‌کنم دارد چه اتفاقی می‌افتد، چون دارم در این مملکت زندگی می‌کنم و دلم می‌خواهد اینجا مثل بهشت بشود نه قطر و دبی و مدام با این تبلیغات مواجه باشیم که بایید ترکیه و دیگر کشورها خانه بخرید.

من برای مردم ایران فیلم می‌سازم و مکالمه من با آنها از این طریق است. **«چشم‌هایش»** را هم انتخاب کردم، چون در دوره ۱۳۲۰ و اوج دیکتاتوری رضاشاه، دستگیری و زندانی و اعدام کردن آدم‌هاست. منتها الان دیگر بچه‌های باسواد آینده می‌خواهند، همه اینترنت را می‌شناسند، می‌دانند دنیا چطور به هم وصل است، وسایل ارتباطی مدرن باعث شده همه آگاه شوند که اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد. قبل از انقلاب هم عده‌ای بودند که قوانین دینی را اجرا می‌کردند، عده‌ای هم بودند که نمی‌کردند و معتقد نبودند؛ بنابراین الان این حرف جدیدی نیست که دولت بخواهد بگوید نه حتما باید این کار را بکنید. مهم‌ترین مسئله ما در کشور این است که جوانان ما آینده می‌خواهند، می‌خواهند آینده‌ای روشن داشته باشند و الان دارند اعتراض می‌کنند به اینکه شما رئیس هستید اما چرا به نوع زندگی‌کردن ما کار دارید. زمانی که فساد همه‌جا را گرفته و امثال فولاد مبارکه برای تبلیغات میلیاردها به تلویزیون می‌دهد اما رقیبی ندارد که بتواند تبلیغ کند، چون فقط باید از آنها بخرند، نمی‌توانند از جای دیگری بخرند! در مملکت ثروتمندی که نفت و گاز و منابع دارد، ما در گوشه‌ای گیر افتاده‌ایم و در مورد همه چیز تحریم هستیم. این تحریم مسلمانا به شانهِ رؤسا نمی‌رسد اما شما که می‌خواهید بروید خارج تحصیل کنید، این مشکلات را دارید. این گرانی و تحریم به وضعیت معیشت و خورد و خوراک مردم هم رسیده است، بادم استان یا پیک باشند و بگذرانند. زندگی مردم بی‌نهایت سخت شده. بعد پانصد تومان خریدم. سه سال گفتند ما زیاد سود کردیم، شما بایاید پانصد تومان بگیریید. دمِ میدانِ مخابراتدوله دفتری برای ایران‌ناسیونال بود و خود من رتقم پانصد تومان گرفتم. امروز که این را تعریف می‌کنید، فکر می‌کنند قصه می‌گویید. الان در همین مملکت مردم همان ماشین را آن هم نه با کیفیت اولیه، می‌خرند تا بتوانند زندگی کنند، یا باید میلیون‌ها بپردازند و موتور ی بخرند تا فقط بتوانند نامه‌رسان یا پیک باشند و بگذرانند. زندگی مردم بی‌نهایت سخت شده. بعد جلوی بچه‌ها را می‌گیرند، درحالی‌که بچه‌های حضرات اکثرا خارج تحصیل می‌کنند. چرا؟

به‌هر ترتیب، بحث‌ها درباره دیدار ما باعث شد آنها که می‌خواستند برای فیلم **«چشم‌هایش»** سرمایه‌گذاری کنند، اعلام انصراف کنند. نمی‌دانم این ماجرا با ملاقات ما چه ارتباطی دارد. اما به‌هرحال کار من فیلم‌سازی است، با سن‌وسالی که دارم، چریک نیستیم که بروم نظراتان کنم اما دلم با همه مردم ایران است، برای اینکه من در ۸۱سالگی دیگر ته خط هستم، نه می‌خواهم بست بگیرم و

نه مقام می‌خواهم، تنها می‌خواهم تا آخر در مملکت خودم بمانم. اما شما بساطی راه می‌اندازید که مردم عادی با این وضعیتِ دشوار شعار مهسا امینی بدهند. او هم یکی از ما بود، یکی از بچه‌های این مملکت بود. مگر مردم ما چه می‌خواهند.

سینما عملا در مملکت ما ورشکسته شده و دلیلش هم بی‌حساب بودن تورم است. برای ساخت فیلم **«حکایت دریا»**، دو ماه رامسِر بودیم. همه در هتل زندگی می‌کردند، آخر سر هزینه اقامت یک میلیاردونیم شد. بودجه فیلم **«چشم‌هایش»**، هنوز استارت ن‌زده، یک میلیاردونیم است و تازه در ایران نمی‌توانید پولتان را برگردانید، اگر اصلا سود نخواهید. شما می‌بینید هزینه ساخت یک فیلم با فاصله چهار سال با کار مشابهش ۲۱ میلیارد شده و این تنها فیلمی نیست که این قیمت را دارد. فیلم آقای سعید روستایی که فیلم‌ساز خوب و آدم درجه‌یکمی هم است، بودجه بزرگی داشت. اختلاف دولت ما با فرانسه به سعید روستایی ربطی ندارد که یک فیلم در ایران ساخته. این آقا در **«لیلا و برادرانش»** مسائلی را مطرح می‌کند که ما امروز با آن مواجه هستیم، منتها اکثر تهیه‌کنندگان ما دلال پول هستند و بلد نیستند به یک کارگردان بگویند نه این فیلم با این قیمت نمی‌خورد، ما در ایران نمی‌توانیم ۹۰ میلیارد بفروشیم که یک فیلم، ۳۰ میلیاردی دربیاید. درنهایت با هر پلنفرمی که صحبت می‌کنید، می‌گویید فیلم سینمایی را قبول می‌کنم، به شرطی که ۱۲ ایزود هم برای پلنفرم بدهید که برای ما به‌صرفه باشد.

**◆ شما می‌دانستید این سنت آقای ضرغامی است که از کسانی که دعوت می‌کند، عکس می‌گیرد و منتشر می‌کند؟ بر اساس سنتی که ایشان برای خودشان بنا کرده بود، میهمانانی از چهره‌ها و جناح‌های مختلف دعوت می‌کرد و گپ می‌زد که پیش‌تر به صرف سبحانه بود و بعد این دیدارها سانه‌ای می‌شد. فکر نمی‌کنید آنها فکر می‌کردند شما از این سنت خبر دارید و می‌دانید عکس منتشر می‌شود؟**
نه، چون با ایشان نه ملاقاتی داشتم و نه یک کلمه حرف زده بودم، نمی‌دانستم. می‌اطلاعی من تقصیرم بوده. ببینید، اگر من می‌خواستم حرفه‌ای را شروع کنم، شاید این بحث‌ها مطرح بود اما من ۸۱ساله هستم، پنجاه‌و‌خُرده‌ای سال است که کار می‌کنم، چرا من در شرکت‌های آمریکایی کار کردم اما فیلم نساختم؟ چون می‌خواستم فیلم‌هایم را اینجا بسازم. اما اصولا وقتی کسی را دعوت می‌کنند، اگر قرار است تبلیغی شود یا عکسی گرفته شود، همه‌جا اجازه می‌گیرند. من که جوان خام شیفته شهرت نبودم.

**◆ آقای فرمان آرا شما همیشه فیلم‌ساز مستقلی بوده‌اید و فیلم‌هایتان دچار ممیزی شده یا مجوز ساخت نگرفته و اینها مسائلی نیست که بتوان نادیده گرفت. کسانی که شما را می‌شناسند می‌دانند تاکنون نیازی نداشتید از کسی چیزی درخواست کنید. درحال حاضر علت تعطیل‌شدن فیلم، مسائل اقتصادی بوده یا خواستی‌ای که پیش آمده؟ یا تلقی شما این است که انصراف سرمایه‌گذاران به خاطر دیدار شما با آقای ضرغامی بوده است؟**

کسانی که قرار بود سرمایه‌گذاری کنند، منصرف شدند. من نمی‌خواهم هیچ ارتباطی بین اینها را مطرح کنم. وضعیت این است که فیلمی قرار بوده ۲۱ میلیارد سرمایه‌گذاری داشته باشد و خود من هم حدود ۸۰۰ میلیون سرمایه برای پیش تولید گذاشته‌ام اما یک‌دفعه این سرمایه دیگر وجود ندارد، و وقتی سرمایه وجود ندارد چهارماه تل‌دیر می‌جز اینکه کار را کنار بگذارید، ما هنری‌شده و طراح صحنه و لباس انتخاب کرده بودیم، یعنی همه کارهای پیش‌تولید را انجام داده بودیم و منتظر بودیم که فیلم‌نت جواب بدهد. پیشنهاد داده بودند که شش ایزود هم به‌عنوان مینی‌سریال درست کنید که آن را هم با نویسنده نوشته بودیم. اینکه اینها باهم ارتباط دارد یا نه، نمی‌دانم. اما این را که همه‌چیز در ایران به هم ارتباط دارد، طی این سال‌ها شاهدیم، با وجود این در تمام این سال‌ها من اینجا زندگی کردم و جایی هم قرار نیست بروم و می‌خواهم تا زمانی که می‌توانم همین‌جا کار هنری کنم. ببینید این مسائل برای بسیاری به دلایل مختلف اتفاق می‌افتد اما اینکه شما بنشینید اینجا بگویید مثلا چون شما در فستیوال کن همسرتان را بوسیده‌اید، ممنوع‌الکار می‌شوید، یعنی چه! می‌دانم که این‌طور چیزها مال زندگی ما نیست اما اگر کسی این کار را کرد هم جرم نیست. من نمی‌دانم معنوی‌الکاری یعنی چه! ما اینجا راه دیگری داریم که نان دریاوریم؟ ما به‌عنوان کسی که می‌خواهد از طریق هنر حرفش را بزند، حتما باید مثل بچه کلاس دومی‌ها اجازه بگیریم؟ اینها در قرن بیست‌ویکم بی‌ربط است و هیچ لزومی ندارد. رئیس بانک ملی از پانویس دولت فرار کرد، یا دیگر پرونده‌های غیرعادی و عظیم فساد مالی در روزنامه‌هایی که اجازه انتشار دارند، منتشر شده است. آقای تاجزاده هم درباره فساد سیستم صحبت می‌کند، نه تعویض سیستم. او همیشه می‌گوید این قولی نبود که ما با آن سر کار آمدیم. مردم به فساد که در بروم نظراتان کنم اما دلم با همه مردم ایران است، با آن‌ها درازد. من از یکی از کارگران کارخانه‌مان پرسیدم الان وضع شما چطور است؟

گفت ما قبلا با بچه‌ها دو شب در هفته سیب‌زمینی می‌خورديم، حالا بين سه تا چهار شب. کسی که دارد دو شیفت کار می‌کند، چرا باید سه شب سیب‌زمینی بخورد، یا نتواند گوشت بخرد. آدم‌هایی از خود سیستم مثل آقای تاجزاده این حرف‌ها را می‌گویند. من درباره کمبود پول برای زندگی کردن فیلم نساخته‌ام، چون همه آگاه‌اند و دارند می‌بینند. چریک نیستم اما من هم به چیزهایی که حق مردم است، اعتراض می‌کنم، به خاطر اینکه بچه‌ها، جوانان و دوستان ما همه در این گرفتاری هستند.

به‌هرحال، من فیلم‌سازم و دو سه پروژه هم دارم که می‌خواهم بسازم. نمی‌خواهم در خانه استراحت کنم و بگویم بازنشسته شده‌ام، مرحوم **«سایه»** حرف خوبی می‌زد، می‌گفت ترس از مرگ بی‌معنی است چون تا زمانی که هستی، مرگ نیست، زمانی هم که مرگ می‌آید تو نیستی. من نمی‌خواهم دراز بکشم یا به گردش بروم، می‌خواهم باز هم با همه موانع کار کنم. با اینکه فیلم **«مجبوریم»** را که من هم نقش کوتاهی در آن داشتم، ساعت ۱۱:۰۰ تا ۱۳:۰۰ظهر اکران کردند، یا در مورد فیلم **«دلم می‌خواه»**، از ۲۴ سانسگی که سینما چارسو می‌توانست نمایش دهد، ۲۳ سانس فیلم دیگری نشان داده بودند. اینها همه از فساد گسترده در تولید و پخش حکایت دارد.

**◆ از زمانی که تصمیم گرفتید «داستان جاوید» را بسازید و بعد به «چشم‌هایش» بزرگ علوی رسیدید، آیا فکر نکردید اراده‌ای وجود دارد که شما دیگر فیلم نسازید؟**
بله، معتقدم اراده‌ای هست که فیلم نسازم. برای همین از ساختن فیلم **«چشم‌هایش»** منصرف شدم. ماجرای **«داستان جاوید»** این بود که ما برای فیلم‌سازی اجازه گرفته بودیم. هفت ماه بود با آقای امیر اثباتی طراحی و ماکت درست می‌کردیم که آقای حسین پارسایی به من تلفن کرد و گفت دو نفر از کمیسیون ۹ نفری عوض شده‌اند، شما کاری نکنید تا این دو نفر هم کار شما را تأیید کنند. گفتم عطف بماسبق که نمی‌شود، ما هفت‌ماه قبل اجازه گرفته‌ایم و کار می‌کنیم. گفت، نه کار نکنید تا خبر بدهیم. هفت‌ماه کار کرده بودیم و ۲۵۰ میلیون هم برای دستمزد‌ها هزینه کرده بودیم. من رتقم و در حضور کل گروه ایشان گفتم آقا یک موقعی می‌خواستم **«مردی برای تمام فصول»** را کار کنم، شما مسئول تئاتر مملکت بودید، اجازه ندادید. من صبر کردم شما را از آن پست برداشتند و نمایش نامه را کار کردم. الان هم دیگر کار نمی‌کنم، تا شما را از این پست هم بردارند و دومرتبه این کار را ادامه دهم. خوب، اینها افرادی هستند که مسئولان مملکت آنان را سر این پست‌ها گذاشته‌اند. هرکسی ممکن است فکر کند اینها دیگر نمی‌خواهند بگذارند من کار کنم. اما حرف من این است که قرار است من هم‌کار کنم، اگر در مملکت خودم اجازه کار نداشته باشم؟ فرض کنید دولت اجازه ندهد من کار کنم، خوب راحت‌تر این است مرا به زندان ببندازد اما مادامی که مرا در زندان نبنده‌اخته‌اند و آزاد هستیم، به چه اجازه‌ای می‌خواهند بگویند کار نکنم. فیلم‌های مرا که نمایش داده‌اید. پس این سلیقه شماست که اعمال می‌شود. همین آقایان فیلم احمدرضا درویش درباره حضرت ابوالفضل را تا امروز نمایش نده‌اند، پس این ساختار مجوز و سانسور، همه اشکال دارد، چون موقعی که آدم خودتان هم فیلم می‌سازد، نمی‌گذارید. خوب بگویید اصلا سینما نمی‌خواهیم اما موقعی که این را نمی‌گویید و تظاهر هم می‌کنید که همه اجازه دارند کار کنند و می‌گویید اصلا ممنوع‌الکار نداریم، دارید خلاف می‌گویید. من به‌جز فیلم‌های خودم، تهیه‌کننده اولین فیلم عباس کیارستمی و فیلم‌هایی از بیضایی و محمدرضا اصلانی هم بوده‌ام، به همه اینها هم اجازه نمایش دادم. اما حالا گروهی بعد از ۴۴ سال آمده و تصمیم گرفته فرمان‌آرا نباید کار کند!

**◆ آیا فکر نمی‌کنید شیوه کار در سینما دارد تغییر می‌کند، یعنی شبکه‌ای شکل گرفته که می‌خواهد سینماگران مستقل را کنار بگذارد، حتی سینماگران مستقلی که روشنفکر هم نیستند، شبکه‌ای که فراتر از ممیزی‌های سابق است. شما پیش از این با یکی، دو نهاد در تماس بودید که بر اساس سلیقه یا باور خودشان به شما اجازه کار می‌دادند یا نمی‌دادند. آیا فکر نمی‌کنید شبکه‌ای انحصاری درحال شکل گرفتن است؟**

واقیعت این است که همه‌چیز از سطوح بالا انحصاری است. الان در سینما آدمی داریم که فیلم می‌سازد، تهیه می‌کند، پخش می‌کند، درحالی‌که در ۱۹۴۷ در آمریکا گفتند شما نمی‌توانید هم سینمادار باشید، هم پخش فیلم باشید و هم تولیدکننده فیلم؛ این یعنی منبویول. اما ما چنین کسانی را در کشورمان داریم که هم پخش دارند، هم سینما دارند و هم فیلم تولید می‌کنند. در هیچ کشور دیگری چنین پدیده‌ای نداریم. زمانی که آقای فیلم را خودش تهیه کرده و در سینمایی که متعلق به خودش است مقابل فیلم من اکران می‌کند، معلوم است که سانس‌ها به نفع او جابه‌جا می‌شود. چه‌کسی را سراغ دارید که شهره‌به‌شهر از پوشهر به شیراز و رشت برود، برای اینکه ببیند هنوز فیلمش را نمایش می‌دهند یا نه. رضا درمیشیان همین کار را کرد. یک شب پوشهر بود، یک شب شیراز و شب بعد رشت، فقط برای اینکه چک کند فیلمش نمایش داده می‌شود. این شبکه‌های که اشاره می‌کنید الان وجود دارد و شما می‌بینید یک نفر در تمام کمیسیون‌ها حضور دارد، هم جزوه سینماداران است، هم جزء تهیه‌کنندگان و حالا جزء پلنفرمداران هم هست. اصلا هم آثارهای بدی نیستند اما سیستم اشتباه است، اینکه کسی را در رأس همه کارهای سینما بگذارند که هم تهیه‌کننده و هم پخش‌کننده و هم سینمادار باشد و شما باید فیلم‌تان را بدهید او پخش کند. دوره کوتاهی هم «هنر و تجربه» را درست کردند که جزء اشتباه‌ترین کارها بود، چون از اول مهری روی فیلم می‌زدند که این فیلم هنری است و نمی‌فروشد؛ بنابراین می‌بینید در همه کارهایی که نباید کسی انحصار داشته باشد، انحصار دارند و برای اکران‌ها تصمیم می‌گیرند و جایی هم برای شکایت وجود ندارد.

**◆ برگردیم به بحث اعتراضاتی که دارد صورت می‌گیرد. الان هیچ مرجعی وجود ندارد که قادر باشد با کسانی که انتقاد و اعتراض دارند، صحبت کند و کنشگرانی که در خیابان هستند، آن را به رسمیت بشناسند یا حتی احساس کنند آنها از رایگاهی برخوردار هستند و می‌توان استدلال آنها را شنید. چه اتفاقی برای جریان روشنفکری ما افتاد که هیچ‌یک از جریان‌های سیاسی که می‌توانستند در لحظه‌های بحرانی کشور نقش آفرینی کنند، انحصار نمانند و شرایط نیستند و مقبولیت این کار را برای نسل جدید ندارند. شما به‌عنوان یکی از روشنفکران و فیلم‌سازان مستقلی که با روشنفکرانی که کار سیاسی می‌کردند، آشنایی داشتید و کارشان را ساخته‌اید، این مشکل را بطور آرزویی می‌کنید؟**

فرض کنید تمام مسئولان مملکت هم حسن‌نیت داشته باشند اما کار باید حساب و کتاب داشته باشد.. آن قدر هم من می‌دانم، اکثر مردم مملکت نمی‌خواهند حکومت کنند یا وزیر و وکیل شوند، می‌خواهند زندگی کنند. چون همه حوصله مقام و جلال و جبروت را ندارند. من بیش از پنجاه‌و‌خُرده‌ای سال در این حرفه بودم، هیچ زمانی حتی قبول نکردم مسئول سندیکای کارگردانان باشم، چون فقط می‌خواستم فیلم بسازم. گاهی به جایی می‌رسید که با خودتان می‌گویید چرا اینجا گیر کرده‌ایم. من در هر شرایطی که باشد، نمی‌خواهم از ایران بروم. چون اینجا مملکت من است و سال‌ها سابقه خدمت دارم. هیچ‌کس دنبال این نیست که مجبسه‌های از او ساخته شود. من را لازم ندارم. اگر شما مرا به‌عنوان یک آدم متوسط خوب حساب کنید، برابرم کافی است. الان من دارم اینجا زندگی می‌کنم به خاطر اینکه پدرم یک کارخانه گذاشته و ۱۶۰ خانوار دارند از آنجا نان می‌خورند. ما هم اقتصاد بلدیم و می‌توانیم آن کارخانه را بفروشیم و ده هزار و خُرده‌ای متر زمینش را بدهیم که مال شود و مسئولیتی هم نداشته باشیم اما پدر ما گفتم کاری کنید که مردم هم سر سفره‌تان نان بخورند. این کاری بوده که ما کردیم. ما چهار برادر و خواهریم، نه جایی نمانده شده‌ایم و نه فرار کرده‌ایم. اینجا مانده‌ایم و کار می‌کنیم و من اگر شب خواب آسوده‌ای دارم، به خاطر ۱۶۰ کارگری است که نگران نان شبانه‌شان نیستند، البته اگر تورم اجازه دهد. به من پیشنهاد شد بروم دانشگاه نیویورک درس بدهم، اما من اگر بخوام درس سینما بدهم، همین‌جا این کار را می‌کنم. آنها اسپیلبرگ و مارتین اسکورسیزی و دیگران را دارند. اگر شرایط تدریس اینجا طوری باشد که شما برای پول‌گرفتن از بچه‌ها کیسه ندوخته باشید، اینجا جایی است که باید درس بدهم. هرکس هرچا می‌خواهد باشد، من به او ایرادی نمی‌گیرم اما زندگی من اینجا ست و می‌خواهم کار کنم.